گلستان نیکبختی

یا

پند نامه سعدی

جشن هفتصد ساله تألیف گلستان

ی واهتمام سید محمدعلی جمال زاده

از نشریات

شرکت مطبوعات

خیابان ناصر خسرو تلفن ۴۵۲۰

تهران ۱۳۱۷

شرکت چاپخانهٔ سعادت

گلستان نیکبختی

یا

پند نامه سعدی

بمناسبت جشن هفتصد ساله تألیف گلستان

بسعی و اهتمام سید محمد علی جمال زاده

۱۳۱۶ ه . ش.

شرکت چاپخانه سعادت ـ تهران

« سخنهای سعدی مثال است وپند »
« بکار آیدت گر شوی کار مند »
« دریغ است از اینروی بر تافتن »
« کز این‌روی دولت توان یافتن »
﴿بوستان﴾

مقدمه

خطاب بفرزندان ایران

فرزند عزیزم:

آنچه میخواهم دراین مختصر پندنامه خود بتوبگویم نتیجه یك عمر تجربه وآزمایش است چه نیك باشد اگر بگفتارمن گوش دهی وهر جمله را درست بخاطر بسپاری تا ترا در روزگار آینده مایه نیکبختی گردد که نیکبختی تو بهترین پاداشی است که پدر و آموزگار ترا از تربیت تو نصیب میشود . پس بدان که سعادت و نیکبختی در این جهان تنها بسته به توانگری و جاه و منصب نیست چه بسیار کسان باشند که با رنج و مشقت بیشمار از طرق گونا گون مالی فراوان گرد کرده و بمقامات بلند هم رسیده اند لیکن در عین توانائی و توانگری گرفتار هزار گونه ملالت روح و آزردگی خاطرند . از سعادت معنوی هیچ

بهره ندارند. بالعکس مردمی دیگر باشند گمنام و تنگ دست که در نتیجه سعی و عمل و کسب و کار لقمه نانی حلال بدست آورده و با روزی خدا داد قناعت کرده معنی سعادت و نیکبختی حقیقی را واجد شده اند و شاید بعضی از آنان خود نیز بدین سعادت که نصیبشان شده است پی‌نبرده باشند. البته نباید پنداشت که بزرگی وتوانگری با سعادت ونیکبختی جمع نتواند شد بلکه بیقین باید دانست که تهی دستی وبی‌سرو-سامانی که پیش ما ایرانیان بدرویشی تعبیر میشود عین بدبختی و سیه-روزگاری است و نکته مهمی که هیچوقت نباید ازنظر دور داشت این است که برای فراهم داشتن موجبات سعادتمندی ناچار بمال احتیاج افتد ولی تا آن اندازه که حوائج زندگانی‌را با نهایت شرافت وآبرومندی بکارآید، همچنین‌نیل بمقامات عالیه لازمهٔ ترقی وتعالی نوع بشراست، اما مشروط باینکه ادراك مقامات بلند و تصدی امور بزرگ در نتیجهٔ فضل و دانش وتقوی و هنر مندی میسر گردیده و وجود آدمی را در جامعه سودمند و منشاء خیر و صلاح و مایه راحت و آسایش عمومی قرار دهد.

پس با آنچه گفته شد میتوان دانست که نه‌جاه‌ومال یگانه وسیله‌نیکبختی-است و نه فقر وتنگدستی، تنها سبب پریشانی و بیچارگی، بلکه هیچیك شرط دیگری نیست چنانکه خلاف هر دو بسیار دیده شده است و ما اگر بخواهیم علت این تفاوت را بخوبی دریابیم باید نظر خودرا اندکی عمیق تر ساخته و از صور به حقایق بپردازیم و خواهیم دید که اگر چه یکدسته از مردم از حیث مال و مکنت و جاه و منصب بر دسته دیگر

بر تری دارند لیکن از حیث ذوق و فهم فطری و عقل سلیم جبلی که سر چشمه سعادت واقعی است بهرهٔ کافی ندارند .

حالا باید دید این فهم وعقل که شرط عمدهٔ سعادت بشری است چگونه بدست میآید .

اغلب حکما و عرفای خودمان معتقدند که فهم و خردمندی نیز مانند صورت زیبا و قامت رعنا و آواز خوش و چیز های دیگر از اینگو نه نصیبی خدا داده است و با آدمی بدنیا میآید و گر نه تحصیل آن بوسیلهٔ تعلیم و تعلم مقدور نیست

این عقیده هرچند اساساً صحیح است لیکن هما نطور که دانشمندان فرنگستان عموماً گفته اند شك نیست در اینکه انسان در پرتو اراده و کوشش و وسایل دیگری که در دسترس خود دارد میتواند در وجود خویش تصرفاتی بکند و تغییراتی بدهد .

مثلا اگر هوشش کم است به تمرین و ترویض بر هوش خود بیفزاید و اگر کم حافظه است حافظهٔ خود را تقویت کند و همچنین اگر فهم و خرد مندی او در امور زندگانی کافی نیست بو سیله تجربه و آزمایش وسعي و کوشش آداب زندگی را از خرد مندان فرا گیرد و اساس کار خود را بر پایه عقل و تجربه بگذارد وراه سعاد تمندی را پیدا کند و فرضاً اگر هم کوشش او بی نتیجه ماند و بمقصود خود نرسد میتوان امید داشت که نتیجهٔ مجاهداتش عاید اعقاب او گردیده وبمرور زمان اخلاف وفرزندانش دارای فهم وخردمندی وسنجش کافی شده واز این مواهب گرانبهای خدائی و نعمت های ذیقیمت آسمانی

برخور دار گردند . فرزند عزیز : امید وارم تو از آن مردم نیکبخت باشی که ایزد تعالی آنانرا محل نظر خاص خود قرار داده و با عقل و ادراك کامل طبیعی آفریده است ولي بحکم آنکه (هر که شکرش بیش سهمش بیشتر) تو نیز هرچه از این بخت و اقبال‌خدای داده و دولت بی زوالی که دست تقدیر یا کیفیات هزار سالۀ زمان و مکان نصیب تو ساخته بیشتر سپاسگذاری کنی از ثمرات شیرین‌آن بیشترکامیاب و بر خور دار خواهي بود .

طرق سپاسگذاری البته گو ناگون و بیشماراست ولی بعقیده من ایفرزند بهترین راه سپاسگوئی و حقشناسی این است که مطالعه کتب و آثار و آداب و نصایح بزرگان و خردمندان و پیشوایان را که در هر باب چیز ها نوشته و در هرچیز دستور ها داده و در هرباره‌نصیحت ها گفته و یادگار ها گذاشته اند نصب العین زندگانی خود قرار داده از هر چمن گلی چینی و از خرمن خوشه‌ای برگیری و ازهرگنج گوهری بدست آری و در تتبع آن آثار و مطالعه آن کلمات و نصایح چندان مراقبت و ممارست داشته باشی ودر معانی و حقایق آن‌چندان غور و فحص و کنجکاوی بکاربندی ودر ذکر و تکرارآنها مواظبت نمائي که بتدریج ملکۀ خاطر تو گردیده ودر زوایا وخفایای‌ضمیر تو طوری نقش بندد که لوح وجودت را سر تا پا گرفته و در نهادت سرشته و جزو لا ینفك روح وروان توگردد، تا آنجائیکه هرگاه در آئینه پنهان روح و سراسر وجود خود نگاه کنی جز چهرۀ تابناك آن کلامهای بلند و سخنان دلپسند که در حقیقت‌عروسان سعادت‌وفرشتگان رحمتند

صورت دیگری نبینی و از نظر تنبه و اعتبار دور نداری و از کاربستن آنچه در آداب دین ودنیا گفته اند لحظه‌ای فارغ ننشینی تاترا در زندگانی پیشرو وراهنما و در طریق آنجهانی عصا کش و پیشوا باشد،
این را نیز بایست دانست که سخنان بزرگان و دانشمندان دنیا اگرچه بلفظ و صورت مختلف است و بزبانها و لغتهای گوناگون نوشته شده است ولی روح و معنی و اصل و مقصود در همه یکی است همه یك چیز گفته اند و یك چیز خواسته اند . مرد حقیقت جو باید که آن الفاظ و کلمات مختلفه را بغربال معرفت ریخته و بیخته و حقایق را از میان انها جدا ساخته و ذخیره ذهن و حافظه خود قرار دهد و از فواید آن کامیاب و بهره ور گردد و البته آنچه ما ایرانیان را شایسته تر وبکار تراست همانا سخنان دانشمندان ایران است که از خاطر حکما و بزرگان خودمان بزبان شیرین فارسی با چاشنی و لطفی که مخصوص این زبان است تراوش کرده وسکهٔ ایرانیت خورده وصیقل چندصد ساله کیفیات محلی ونژادی دیده والبته برای فرزندان این مرز وبوم سودمند تر است . و من اکنون مناسب تر چنان دیدم که از میان اینهمه گنجهای شایگان و نامه های باستان که در دسترس است مجموعه ای کوچك از سخنان دانشمند بزرگ ایران وسخنگوی فصیح فارس شیخ سعدی شیرازی (قصب الجیب حدیثش چون نیشکر میخورند و رقعه منشاتش همچون کاغذ زر میبرند) ساخته و پرداخته و در این هنگام که قاطبه ایرانیان بتدارك جشن هفتصد ساله تألیف گلستان این مرد بزرگوار اهتزاز و اهتمامي دارند قسمتی از پند ها و نصایح منثور آن کتاب مستطاب را که یکتا شاهکار نثر فارسی و سر تا پا مشحون است به درر معانی و گوهر های گرانبهای حکمت و معرفت گلچین کرده وبر

طبق اخلاص نهاده بفرزندان عزیز این آب و خاك نثار کنم که با همه فتوحات بزرگ وجهانگیریها که زینت صفحات تاریخ دوسه هزارساله اوست بازافتخار حقیقتش بوجود امثال مولف بزرگوار گلستان است که باد خزان را بر ورق نام جاویدان آنها دست تطاول نباشد و گردش زمان هیچگاه از فروغ شهرت و عظمت آنها نکاهد .

ای فرزند دلبند . با توجه بدانچه کفتم وشنیدی امیدوارم که بدین سخنان بزرگ و پند های سودمند گوش هوش فرا دهی و از این گنجینه پرگوهر و گرانبها بهره‌های نیکو برگیری وآنچه ترا درراه سعادت و کامرانی جاودانی بکار آید بکار بندی و از میوه‌های این باغ بهشت آسا بر خوردار شوی و در این جهان و آنجهان بتمام معنی خوشبخت و نیکنام و سعادتمند باشی .

اینك فرزند عزیز . بخوبی دانستی که پند ها و دستور های شاعر فصیح و حکیم بزرگ ما شیخ سعدي شیرازی براي تو که ایرانی و فارسي زبانی تا چه پایه مناسب و مفید است کوشش و همت روا دار تا هر روز در موقع فراغت صفحه اي از این کتاب کوچك را که مخصوصاً برای تو تدارك شده است با رغبت تمام و بقصد درست فهمیدن و بخوبي بخاطر سپردن بخوانی و در معانی و مضامین آن بدقت تا مل نمائی با شد که بخواست خدا همانطور که آرزوی قلبی همهٔ ما است دریچه نیکبختی و سعادتمندي بروی تو گشاده گردد .

پند سعدی بجان و دل بشنو
ره چنین است مرد باش برو

ژنو بهمن ۱۳۱٦ سید محمد علي جمال زاده

نه هرکس حق تواند گفت گستاخ
سخن ملکی است سعدی را مسلم
« قصاید فارسی »

(پندنامهٔ سعدی)

(گلشن اول)

در فواید پند و اندرز

منتخبات از بوستان(۱)

سخنهای سعدی مثال است و پند
بکار آیدت گر شوی کار بند
دریغ است از ین روي بر تافتن
کز ین روی دولت توان یافتن

* * *

تورا پند سعدی بس است ای پسر — اگر گوش گیری چو پند پدر
گر امروز گفتار ما نشنوی — مبادا که فردا پشیمان شوی
از این به نصیحت گری بایدت — ندانم پس از من چه پیش آیدت
نیابی به از وی نصیحتگری — ببر زین درخت ای برادر بری

* * *

(۱) گرچه این رساله مشتمل است بر پند ها و اندرز هائی که به نثر از کتاب گلستان جمع آوری گردیده ولی استثناءً این قسمت اول در فوائد پند واندرز از کتاب (بوستان) سعدی است وجمع آورندهٔ این رساله درنظر داردکه رسالهٔ دیگری هم از نصایح ومواعظی که بنظم در (گلستان) و (بوستان) موجود است ترتیب داده و تقدیم فرزندان ایران نماید. اگر لطف پروردگار شامل حال باشد.

بتنها نداند شدن طفل خرد   که مشکل بود راه نا دیده برد
توهم طفل راهي بسعي ای فقیر   برو دامن راه دانان بگیر

✡ ✡ ✡

اگر داروئی بایدت سودمند   زسعدی شنو داروی تلخ پند
بپرویزن معرفت بیخته   بشهد عبارت در آمیخته

✡ ✡ ✡

اگر درسزای سعادت کس است   ز گفتار سعدیش حرفی بس است

✡ ✡ ✡

گرت عقل ورای است و تدبیر و هوش   بعبرت کني پند سعدی بگوش

✡ ✡ ✡

سعید آورد قول سعدی بجای   که ترتیب ملک است و تدبیر و رای
نصیحت کسی سودمند آیدش   که گفتار سعدی پسند آیدش

✡ ✡ ✡

بکن پنبهٔ غفلت از گوش هوش   که از مردگان پندت آید بگوش

✡ ✡ ✡

پند سعدی بجان و دل بشنو
ره چنین است مرد باش و برو

✡ ✡ ✡

گلشن دوم

«در علم و هنر»

ملك ازخردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزکاران کمال پذیرد



جانان پدر هنر آموزید که ملك و دولت دنیا اعتماد را نشاید و جاه از دروازه بدر نرود و سیم و زر در سفر محل خطر است، یا دزد بیکبار ببرد یا خواجه بتفاریق بخورد



هنرچشمه‌ایست زاینده‌و دولتی پاینده اگر هنرمند از دولت بیفتد غم‌نباشد که هنر در نفس خود دولتی است هر جا که‌رو د قدر بیند وبصدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند .



تو را خواهند پرسید که هنرت چیست ونگویند پدرت کیست
محال است که هنر مندان بمیرند و بی هنران جای ایشان بگیرند



توانگری بهنر است نه بمال وبزرگی به عقل است نه بسال



بزرگی را پرسیدند چندین فضیلت که دست راست دارد خاتم در انگشت چپ چرا میکنند گفت مگر ندانید که اهل فضل همیشه محروم باشند

گلشن سوم

در علم و عمل

سه‌چیز بی سه‌چیز پایدار نماند، مال بی تجارت و علم بی بحث و ملك بی سیاست.

☆ ☆ ☆

علم از بهر دین پروردن است نه‌ازبهر دنیاخوردن

☆ ☆ ☆

عالم ناپرهیزکار کوریست مشعله‌دار

☆ ☆ ☆

هرکه علم خواند وعمل نکند بدان ماند که گاوراند و تخم نیفشاند

☆ ☆ ☆

معصیت ازهرکه صادر شود ناپسندیده‌است و ازعلما ناپسندیده‌ترکه علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون باسیری برند شرمساری بیشتر برد.

☆ ☆ ☆

تلمیذ بی ارادت عاشق بی زر است و روندهٔ بی معرفت مرغ بی پرو عالم بی‌عمل درخت بی‌بر وزاهد بی‌علم خانهٔ بي در.

☆ ☆ ☆

عالم متعبد پیاده رفته است وعالم متهاون سواره خفته.

☆ ☆ ☆

عالم بی عمل بزنبور ماند بي عسل

☆ ☆ ☆

دو کس مردند وحسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه دانست ونکرد

گلشن چهارم

«درعلم و جهل ودانا و نادان»

چندانکه دا نا را از نادان نفرت است نادان را نیز از دانا وحشت است .

☆ ☆ ☆

لقمان‌را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی‌ادبان که هر چه‌از ایشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم .

☆ ☆ ☆

کوتاه خردمند به از نادان بلند .

☆ ☆ ☆

هر که‌بادانا تر از خود مجادله کندتابدانند که‌دانااست‌بدانند که‌نادان‌است بی هنران هنر مندان را نتوانند دید

☆ ☆ ☆

سفله چون بهنر با کسی بر نیاید بغیبتش در پوستین افتد

☆ ☆ ☆

حکیمی که با جهاّل درافتاد باید که عزت توقع ندارد، اگر جاهلی بزبان آوری و شوخی غالب آیدعجب نیست سنگی است که گوهری را همیشکند

☆ ☆ ☆

گوهر اگر درخلاب افتد همچنان نفیس است و غبار اگر بر فلك رود همچنان خسیس

☆ ☆ ☆

خردمندی را که در زمره او بـاش سخن صورت نبندد شگفت نیست که‌آوازبربط باغلبهٔ(غلغله) دُهل برنیاید و بوی‌عنبر ازگندسیرفروماند.

☆ ☆ ☆

دانا چون طبلهٔ عطار است خاموش و هنر نمای، نادان چون طبل غازی بلند آواز و میان تهی

✡ ✡ ✡

هر که در بین سخن دیگران افتد تا پایهٔ فضلش بدانند مایهٔ جهلش معلوم کنند عالم‌را نشاید که از سفاهت‌عامی بحلم در گذرد که هردو طرف‌را زیان دارد هیبت آن کم شود و جهل این مستحکم .

گلشن پنجم

در راستی و درستی

هر که خیانت ورزد دستش از حساب بلرزد

✡ ✡ ✡

چهار کس از چهار کس همی ترسند و بجان برنجند حرامي از سلطان و دزد از پاسبان‌و فاسق از غمّاز وروسبی‌از مُحتسب
آنرا که حساب پاك است از محاسبه چه باك است

✡ ✡ ✡

دُزدان دست کوتاه نکنند تا دستشان کوتاه نکنند

✡ ✡ ✡

دُروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است

✡ ✡ ✡

دروغ گفتن بضربت شمشیر ماند اگر جراحت درست‌شود نشان همچنان بماند

گلشن ششم

درویشی و توانگری

توانگر فاسق کلوخ زراندو داست، ودرویش صالح شاهدخاک‌آلود، این دلق‌موسی‌است مرقع و آن ریش فرعون است مرصع

☆ ☆ ☆

شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب

☆ ☆ ☆

شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان

☆ ☆ ☆

تهیدستان را دست دلیری بسته است و پنجهٔ شیری شکسته
هر که را زر در ترازو است زور در بازو است

☆ ☆ ☆

هر که بر دنیا ردسترس ندارد در همه دنیا کس ندارد

☆ ☆ ☆

در و یشان را دست قدرت بسته است و توانگرانرا پای ارادت شکسته

☆ ☆ ☆

قوت طاعت در لقمه لطیف است وصحت عبادت در کسوت نظیف، پیداست که از معدهٔ خالی چه قوت آید و از دست تهی چه مروت و از پای برهنه چه سیر و از شکم گرسنه چه خیر.

گلشن هفتم
در حرص و قناعت

ده آدمی برسفره‌ای بخورند و دوسگ برجیفه‌ای بسر نبرند

☆ ☆ ☆

حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر

☆ ☆ ☆

درویشی بقناعت به از توانگری ببضاعت

☆ ☆ ☆

هر که بطاعت از دیگران کم است و بنعمت بیش بصورت توانگر است و بمعنی درویش

☆ ☆ ☆

مال بمشقت فراهم آورند و بخسّت نگاهدارند و بحسرت بگذارند، ابر آزارند و نمی بارند و چشمهٔ آفتاب و بر کس نمی تابند
سیمِ بخیل وقتی از خاك بدرآید که او در خاك رود

☆ ☆ ☆

محال عقل است که اگر ریگ بیابان دُر شود چشم گدایان پُر شود

☆ ☆ ☆

مهین توانگران آنست که غم درویشان خورد وبهین درویشان آنکه کم توانگران گیرد

☆ ☆ ☆

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال

☆ ☆ ☆

دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم

☆ ☆ ☆

عاقلی را پرسیدند نیکبخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت

☆ ☆ ☆

دو کس رنج بیهوده بردند وسعی بیفایده کردند یکی آنکه مال جمع کرد و نخورد و دیگرآنکه علم آموخت وعمل نکرد

☆ ☆ ☆

نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرّین از پی خدمت بمیان بستن و نزد مخلوق ایستادن

☆ ☆ ☆

بدرویشی مردن به که حاجت پیش کسی بردن
ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

☆ ☆ ☆

اگر جور شکم نبودی هیچ مرغی در دام صیاد نیفتادی بلکه صیاد خود دام ننهادي

☆ ☆ ☆

خوان بزرگان اگر چه لذیذ است خردهٔ انبان خود با لذت تر

گلشن هشتم

در بخل و کرم

آنرا که سخاوت است بشجاعت چه حاجت

☆ ☆ ☆

رندی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه دارد و بنهد

☆ ☆ ☆

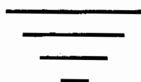
هر که در زندگانی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند

☆ ☆ ☆

زر از معدن بکندن بر آید و از دست بخیلان بجان کندن بر نیاید

☆ ☆ ☆

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد دیگر آنکه دانست و نکرد



گلشن نهم
در دوستی و دشمنی

دوستی را که بعمری فرا چنگ آورند نشاید که بیکدم بیازارند

☆ ☆ ☆

برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است

☆ ☆ ☆

خانه دوستان بروب و درِ دشمنان مکوب

☆ ☆ ☆

دوستان در زندان بکار آیند که بر سر سفره همهٔ دشمنان دوست نمایند

☆ ☆ ☆

دوست دیواني را فراغت دیدار دوستان وقتی باشد که از عمل فرو ماند

☆ ☆ ☆

دوست‌را چندان قوت مده که اگر دشمنی خواهد بتواند

☆ ☆ ☆

آزردن دوستان جهل است و کفارهٔ یمین سهل

☆ ☆ ☆

هر که را رنجي بدل رسانیدی اگر از عقب آن صد راحت رسانی از پاداش آن رنج ایمن مباش که پیکان از جراحت بدر آید و آزار در دل بماند

☆ ☆ ☆

هران سرّی که داری با دوستان در میان منه چه دانی که وقتی دشمن گردند

رازی که نهان خواهی با کسی در میان منه اگر چه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را دوستان بسیارند

☆ ☆ ☆

سخن درمیان دو دشمن آنچنان گوی که اگر دوست گردند شرمنده نشوی هر بدي که توانی با دشمنان مکن که روزی دوست شوند

☆ ☆ ☆

هر که دشمن کوچك را حقیر شمارد بدان ماند که آتش اندك راسهل گذارد

☆ ☆ ☆

دشمن ضعیف که در اطاعت آید و دوستی نماید مقصودش جز این نیست که دشمنی قوی گردد

☆ ☆ ☆

بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا بتملق دشمنان چه رسد

☆ ☆ ☆

بر عجز دشمن رحمت کن که اگر قادر شود بر تو رحمت نکند

☆ ☆ ☆

نصیحت از دشمن پذیرفتن خطا است ولیکن شنیدن رواست تا بخلاف آن کار کنی که عین صوابست

☆ ☆ ☆

فریب دشمن مخور وغرور مداح مخر که این دام زرق نهاده وآن دامن طمع گشاده

☆ ☆ ☆

سر مار بدست دشمن بکوب که از احدی الحسنین خالي نیست اگر این

غالب آمد مار کشتی و اگر آن ازدست دشمن رستی

☆ ☆ ☆

دشمن چون از هر حیلتی فرو ماند سلسلهٔ دوستي بجنباند آنگاه بدوستي کارها کند که هیچ دشمن نتواند

☆ ☆ ☆

هر چه نپاید دلبستگی را نشاید

☆ ☆ ☆

گلشن دهم
در سخنوری و خاموشی

متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد

☆ ☆ ☆

نادان را به از خاموشی نیست اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی

☆ ☆ ☆

اندیشه کردن که چگویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم

☆ ☆ ☆

هر که سخن نسنجد از جوابش بغایت برنجد

☆ ☆ ☆

سخنی که دانی بیازارد تو خاموش باش تا دیگری بیاورد

☆ ☆ ☆

هرکه نصیحت از روی خود رائی میکنداو خود بنصیحت محتاج تراست

گلشن یازدهم

در خوش خوئی و بد خوئی

بد خوی در دست خوی خود گرفتاراست چه هرجا روداز دست عقوبت او خلاصی نیابد

☆ ☆ ☆

هر که در حالت توانائی نیکوئی کند در حال ناتوانی بسختی نیفتد

☆ ☆ ☆

نه چندان نرمی کن که برتو دلیرشوند ونه چندان درشتی که ازتو سیر گردند

☆ ☆ ☆

خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بیوقت هیبت ببرد

☆ ☆ ☆

هر که بر زیر دستان نبخشاید بجور زبر دستان گرفتار آید

☆ ☆ ☆

درویشی در مناجات میگفت یارب بر بدان رحمت کن که بر نیکان خود رحمت کردهٔ که ایشانرا نیك آفریدهٔ

☆ ☆ ☆

درویش ضعیف حال را در تنگی خشکسال مپرس که چونی مگر بشرط آنکه مرهمی بر ریشش نهی و معلومی در پیشش

☆ ☆ ☆

مراد از نزول قرآن تحصیل سیرت خوب است نه ترتیل سورهٔ مکتوب

☆ ☆ ☆

نه هر که بصورت نکواست سیرت زیبا در اوست

☆ ☆ ☆

نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر

☆ ☆ ☆

رحم کردن بر بدان ستم است بنیکان و عفو کردن ظالمان جور است برمظلومان بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمنان قوی زحمت نبینی

☆ ☆ ☆

ظرافت بسیار هنر ندیمان است و عیب حکیمان

☆ ☆ ☆

یك خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا

☆ ☆ ☆

اگر بخفتی به که در پوستین خلق افتی

☆ ☆ ☆

اجل کاینات از روی ظاهر آدمی است و اذلّ موجودات سگ و باتفاق خردمندان سگ حقشناس به از آدمی نا سپاس

☆ ☆ ☆

حق جلّ و علاء می بیند و میپوشد و همسایه نمی بیند و میخروشد

☆ ☆ ☆

هر که ترك شهوات از بهر قبول خلق داده است از شهوت حلال بشهوت حرام افتاده است

☆ ☆ ☆

مُشك آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید

☆ ☆ ☆

گلشن دوازدهم

در تدبیر و تربیت

استعداد بی‌تربیت دریغ است وتربیت نا مستعد ضایع

☆ ☆ ☆

هر که بابدان نشیند نیکی نبیند

☆ ☆ ☆

هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد

☆ ☆ ☆

تا رنج نبری گنج نگیری

☆ ☆ ☆

تا دانه پریشان نکنی خرمن‌بر نگیری

☆ ☆ ☆

نیکبختان بحکایت و امثال پیشینیان پند گیرند از آن پیش که پیشینیان بواقعهٔ آن مثل زنند

☆ ☆ ☆

هر که با بدان نشیند اگرچه طبیعت ایشان در او اثرنکند بطریقت ایشان متهم گردد

☆ ☆ ☆

آتش نشاندن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگاهداشتن کار خردمندان نیست

تا جان بر خطر ننهی بر دشمن ظفر نیابی

☆ ☆ ☆

تا کار بزر میاید جان در خطر انداختن نشاید

☆ ☆ ☆

همه کس را دندان به‌ترشی کند شود مگر قاضی را که بشیرینی

☆ ☆ ☆

هر که با بزرگـان ستیزد خون خود ریزد

☆ ☆ ☆

پنجه با شیر و مشت بشمشیر زدن کار خرد مندان نیست
ضعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن است در هلاك خویش

☆ ☆ ☆

هر که نا آموزده را کار بزرگ فرماید ندامت برد و بنزدیك خردمندان بخفت رای منسوب گردد

☆ ☆ ☆

چون در امضای کاری متردد باشی آنطرف را اختیار کن که بی آزا ر تر باشد

☆ ☆ ☆

عاقل چون بیند که خلاف درمیان آمد بجهد وچون صلح دید لنگربنهد که آنجا سلامت بر کران است و اینجا حلاوت در میان

☆ ☆ ☆

خلاف رای صواب است و نقض عهد اولوالالباب دارو بگمان خوردن و راه نا دیده بی کاروان رفتن

گلشن سیزدهم
درمعاش وتوکل

اي پسر چندانکه تعلق آدمی بروزی است اگر بروزی ده بود بمقام ازملائکه درگذشتی

☆ ☆ ☆

صیاد بی روزی دردجله ماهی نگیرد وماهی بی اجل درخشکي نمیرد

☆ ☆ ☆

دولت نه بکوشیدن است بلکه چاره کم جوشیدن است

☆ ☆ ☆

ای فرزند دخل آب روان است وخرج آسیای گردان یعنی خرج فراوان کردن کسی رامسلم است که دخل معین داشته باشد

☆ ☆ ☆

دوکس را حسرت از دل نرود وپای تغابن ازگل برنیاید تاجر کشتی شکسته ووارث باقلندر نشسته

☆ ☆ ☆

هرچه زود برآید دیر نپاید

گلشن چهاردهم

درپارهٔ مواعظ ونصایح سودمند

جان درحمایت یك‌دم‌است و دنیا وجودی‌میان‌دوعدم

☆ ☆ ☆

رای بی قوت‌مکراست وفسون وقوت بی‌رای جهل‌است وجنون

☆ ☆ ☆

آنانکه دست قدرت ندارند سنگ خرده نگاهدارند تا بهنگـام فرصت دمار از روزگار ظالم بر آرند

☆ ☆ ☆

کار ها بصبر بر آید و مستعجل بسر در آید

☆ ☆ ☆

عاصی که دست بخدا بردارد به از عابدي که کبر در سر دارد

☆ ☆ ☆

اندك اندك خیلی شود و قطره قطره سیلی

☆ ☆ ☆

رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن

☆ ☆ ☆

هر که‌دست از جان بشوید هر چه دردل دارد بگوید

☆ ☆ ☆

قدر عافیت کسی داند که بمصیبتي گرفتار آید

☆ ☆ ☆

لقمان حکیم را گفتند حکمت از که آموختی گفت از نابینایان که تاجای ندانند پای ننهند

☆ ☆ ☆

مردمان را عیب نهانی پیدا مکن که مر ایشا نرا رسوا کنی و خود را بی اعتماد

☆ ☆ ☆

از تن بی دل طاعت نیایدو پوست بی مغز بضاعت را نشاید

☆ ☆ ☆

اگر شبها همه قدربودی شب قدر بی قدر بودی

☆ ☆ ☆

هر چه دردل فرود آید دردیده نکو نماید

☆ ☆ ☆

مشتاقی به که ملولی

☆ ☆ ☆

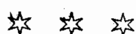
زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری

☆ ☆ ☆

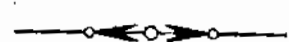
تا اشتها غالب نشود چیزی نخور و تا هنوز اشتها باقی است دست از طعام باز دار

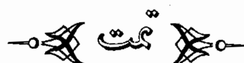


حکیمان دیر دیر خورند و عباد نیم سیر و زهّاد سدّ رمق و پیران تا عرق کنند و جوانان تا طبق بر دارند اما قلندران چندانکه نه در معده جای نفس ماند نه درسفره روزی کس



اگر آب حیات بآبرو فروشند دانا نخرد که مردن بعلت به از زندگانی بذلت





والسلام

